

نمی خواستند بمیرند!

سال های 33 تا 36 مرگبارترین و خونین ترین سال های کودتای 28 مرداد 1332 است. یورش به حزب و دستگیری توده ای ها از فردای کودتا آغاز شد، اما دژ استوار حزب توده ایران که تا درهم کوبیدن آن نه کودتاچی ها خود را پیروز قطعی می دانستند و نه جنبش ملی و حزب توده ایران امید به خویش آمدن و آماده یورش به هنگام به دشمن شدن را از کف داده بودند همچنان بارو بندی می شد. بزرگترین دستاورد سازمان های جاسوسی امریکا و انگلیس و فرمانداری نظامی تهران (سرلشکر تیمور بختیار) که بعدها سازمان امنیت شاه از درون آن بیرون آمد، کشف جدول رمز سازمان نظامی حزب و دستگیری شریف ترین و میهن دوست ترین افسران و درجه داران ارتش بود: سازمان نظامی حزب کشف شد!

این کشف با اعدام افسران توده ای تکمیل شد و با دستگیری خسروروزبه در یک درگیری مسلحانه و سپس محاکمه و اعدام او کامل. دستگیری روزبه و اعدام او بهمن بزرگی بود که بر سر تمام مبارزان ملی و توده ای فرو ریخت. امیدها چنان برباد رفت که در شعر یخ زده و قطبی اخوان ثالث می خوانید: زمستان!

کمرهائی که با کودتا و نخستین اعدام ها خم شده بود، با دستگیری روزبه شکست. شتک خونین این فجایع به دامن شعر و ادبیات و هنر چنان نشست که یک فصل بلند از هنر و ادبیات ایران متأثر از آنست. تئاتر، داستان و حتی نقاشی و جلوتر و زودتر از همه به دامن شعر ایران. شعر قالب نو کرده ایران. شعرنو! همان که وقتی از حضور انقلابی آن در ادبیات ایران سخن می گویند و دست به تحقیق می برند، نه فقط بی انصافی می کنند بلکه به چشم حقیقت خاک می پاشند، اگر از نقش حزب توده ایران در حمایت موثر و هدایت کننده آن نگویند. به دورانی که شعر نیما را مجلات و نشریات دوران به میدان آمدن او حتی قابل انتشار نمی دانستند، نشریات حزب توده ایران کمر همت برای معرفی آن و حمایت از نیما را بست. فضا چنان برای نیما در این دوران تنگ بود که اغلب اشعار خود را با اسم های مستعار برای چاپ به این و یا آن نشریه می فرستاد. (ما در این باره، در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت)

از آن یورش و خون فشان شدن سحرگاهان پس از 28 مرداد، اشعاری به یادگار مانده که در نوع خود شاهکارهای ادبیات مقاومت و ستیز با این جنایت است. از جمله شعر در اندوه و خشم غرق شده شاملو در باره اعدام مرتضی کیوان... و مرثیه ای که در زیر می خوانید. مرثیه ای برای گروه اول افسران حزب توده ایران که بدستور مستقیم شاه تیرباران شدند، مرثیه ای برای اعدام سرهنگ سیامک، برای مرتضی کیوان، برای همسران و دختران سیاه پوش و... مرثیه گروه اعدام گروه دوم افسران توده ای را می خوانید و می شنوید. این مرثیه از بازجویی "گفتند" آغاز می شود. بازجو که می گوید شما دشمنید و باید اعدام شوید و آنها گفتند دشمن نیستیم و نمی خواهیم بمیریم. بخوانید:

مرثیه

اعدام گروه دوم سازمان نظامی
احمد شاملو

گفتند:

" نمی خواهیم
نمی خواهیم که بمیریم!"
گفتند

دشمنید!

دشمنید!

خلقان را دشمنید!"

چه ساده

چه به سادگی گفتند و

ایشان را

چه ساده

چه به سادگی

کشتند!

و مرگ ایشان

چندان موهن بود و ارزان بود

که تلاش از پی زیستن

به رنجبارترگونه ئی

ابلهانه می نمود:

سفری دشوار و تلخ

از دهلیزهای خم اندر خم و پیچ اندر پیچ

از پی هیچ!

نخواستند

که بمیرند،

یا از آن پیش تر که مرده باشند

بار خفتی

بر دوش

برده باشند،

لاجرم گفتند

که " - نمی خواهیم

نمی خواهیم

که بمیریم!"

و این خود
ورد گونه ئی بود
پنداری
که اسبانی
ناگاهان به تک
از گردنه های گردناک صعب
با جلگه فرود آمدند.
و برگرده ی ایشان
مردانی
با تیغ ها
بر آهیخته.
و ایشان را
تا در خود باز نگریستند
جز باد
هیچ
به کف اندر نبود-
جز باد و به جز خون خویشتن،
چرا که نمی خواستند
نمی خواستند
نمی خواستند
که بمیرند